

بازتاب جلوه‌هایی از کاخ‌های دوره ساسانی در اشعار شعرای جاهلی

دکتر عزت ملابراهیمی

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه تهران

چکیده

در دوره ساسانی، دو نژاد ایرانی و عرب ساکن حیره پیوند فرهنگی و اجتماعی مستحکمی داشتند. از این رو، زمینه تأثیر فرهنگ و ادب فارسی بر شخصیت شاعرانی که به دربار شهریاران منذری در حیره راه یافتند، فراهم آمد و سبب آشنایی هرچه بیشتر آنان با آداب و رسوم، سنن و فرهنگ ایرانی شد. در نتیجه عصاره فرهنگ فارسی آن روزگار، حال و هوای اجتماعی عهد ساسانی و وام واژه‌های کهن فارسی به فراوانی در اشعار شعرای جاهلی به چشم می‌خورد. نگارنده به سبب گستردگی موضوع، بر آن است تا به بیان جلوه‌هایی از فرهنگ و تمدن کهن فارسی که در کاخ‌ها و قصرهای شهر حیره متبلور شده بود، بپردازد. به این دلیل، مقاله پیش‌رو تنها به قصرهایی که در شبه جزیره عربستان، نام فارسی دارند و با الهام از سبک هنری و معماری دوره ساسانی بنا شده‌اند، اشاره دارد.

کلیدواژه‌ها: نعمان بن منذر، ساسانیان، حیره، خورتق، سدیر.

تاریخ دریافت مقاله: 86/4/20

تاریخ پذیرش مقاله: 86/9/25

Email: Mebrahim@ut.ac.ir

مقدمه

پیش از اسلام، شهریاران عرب منطقه حیره به یاری پادشاهان ساسانی، استواری و شکوه یافتند. از این رو، به تدریج قلمرو فرمانروایی خود را به روی فرهنگ و تمدن ایرانی گشودند و در تمامی مظاهر سلطنتی، از آیین و رسوم دربار ساسانی تقلید کردند و بارگاه خود را به شیوه آیین‌های پادشاهان ساسانیان آراستند. بی‌گمان مؤانست شعرای جاهلی با این شهریاران و اقامت در دربارشان، تأثیر بسزایی بر شخصیت آنان نهاد و زمینه آشنایی تدریجی این شاعران با فرهنگ و تمدن ایرانی را مهیا ساخت. در نتیجه، نشانه‌های تمدن کهن فارسی، به آثار آنان راه یافت و جلوه‌های گوناگون آن در تمامی زمینه‌ها از امور نظامی، کشاورزی، اقتصادی و تجاری گرفته تا امور اجتماعی و فرهنگی متبلور شد. در این میان، انبوهی از واژه‌های فارسی درباره موسیقی، سلاح‌های جنگی، ظروف، اغذیه، لباس،

پارچه، لوازم منزل و ... در لابه‌لای اشعار شعرای جاهلی به چشم می‌خورد که استخراج همه آنها تلاش گسترده‌ای را می‌طلبد. اکنون پیش از ورود به بحث، شایسته است تا اندکی از تمدن حیره و مشهورترین شهریاران عرب منذری آن سامان و رابطه آنان با پادشاهان ساسانی، سخن گوئیم. «حیره» در واقع مستعمره ساسانیان به شمار می‌رفت و فرمانروایان سلسله منذری آن از پایه با یاری کردن و اراده پادشاهان ساسانی به قدرت می‌رسیدند تا بدین سان هم از یورش قبایل بادیه‌نشین عرب ایمن باشند و هم از سپاه ایران در جنگ برابر رومیان و هم‌پیمانانشان پشتیبانی کنند.

اندکی پیش از ظهور اسلام، زندگی در حیره شکوفایی تمام داشت. این شهر در یک فرسخی جنوب کوفه واقع شده بود. بیشتر ساکنان آن را قبایل عربی تشکیل می‌دادند و برخی از ایرانیان نیز در جوارشان می‌زیستند. میان دو نژاد ایرانی و عرب حیره افزون بر روابط تجاری و اقتصادی، پیوند اجتماعی و فرهنگی عمیقی استوار بود. مکتب‌خانه‌هایی نیز برای آموختن زبان و ادب فارسی در حیره دایر شد که بستر مناسبی را برای انتقال تمدن ایرانی به ساکنان آن شهر، فراهم می‌ساخت. (حتی 1958: 107-108؛ علی 1951: 220-215)

حیره در روزگار منذریان، بزرگ‌ترین مرکز بسط و گسترش آیین، فرهنگ و تمدن ایرانی به شمار می‌رفت. این شهر با برخورداری از آب و هوایی دلنشین، چشمه‌سارهایی بسیار و بستان‌هایی سرسبز، نه تنها نظر فرمانروایان قبیله «لخم» را به خود جلب کرد، بلکه برخی از شاهزادگان ایرانی نیز در آنجا اقامت داشتند. حیره تا ورود خلافت عباسیان، همچنان آباد بود و اقامتگاه تابستانی خلفای عباسی به شمار می‌رفت. اندیشمندان آن سامان در راه احیای تمدن اسلامی سخت کوشیدند. چندان‌که جنبش ترجمه در دوره عباسی از حیره آغاز شد و به تدریج راه تکامل پویید. در این دوره، کتاب‌های علمی، هنری و فلسفی بی‌شماری به دست دانشمندان آنجا به عربی ترجمه شد. شکوه و اقتدار حیره تا مدت‌ها دوام یافت، اما به تدریج با احداث شهر کوفه در نزدیکی آن، اندک‌اندک رونق و اعتبار خود را از دست داد. (علی 1955: 72-73)

پیش از ظهور اسلام، دربار پادشاهان حیره، پذیرای شعرای نامور جاهلی همچون نابغه ذبیانی، منخل یشگری، اسود بن یعفر، مُتَعَبْ عبدی، اوس بن حجر، حاتم طایی، طرفة بن عبد، عدی بن زید، علقمة الفحل و متلمس بود. این شاعران که به برکت قریحه سرشار خود در فضای فرهنگی شهری بزرگ چون حیره آمد و شد می‌کردند، تا حدودی توانستند خلق و خوی بادیه‌نشینی را کنار نهند و با فرهنگ و مظاهر تمدن فارسی آشنایی یابند. از این رو، نمونه‌های فراوانی از واژگان فارسی به آثارشان راه یافته است. (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا: 10؛ آذرنوش 1354: 175-177؛ علی 1951: 13 به بعد)

در میان شهریاران لخمی حیره، بیش از پیش نام نعمان بن منذر (پادشاهی حدود 580 تا 620 میلادی) که در نزد عرب‌ها به «ابوقابوس» شهرت داشت، می‌درخشید. او که به ظاهر مردی زشت‌رو و بدخو بود، به سبب هجاهای عمر و بن کلثوم و اعتداریه‌های نابغه ذبیانی و پیوستن شمار فراوانی از شاعران جاهلی به دربارش، در ادبیات عرب بلندآوازه شد. نعمان که در دامن خاندان مسیحی عدی بن زید عبادی تربیت یافت، سخت ادب‌دوست و شیفته شعر

بود و شاعران را می‌نواخت. او به سخن‌وری نیز شهرت داشت. (طبری 1965:1018؛ ضیف 1960:46-47؛ بلاشر 1956:293؛ آذرنوش 1354:208)

قصرها و کاخ‌های باشکوه حیره

کاخ‌های بسیاری چون «خَوْرْتَق»، «سَدیر»، «الْبَيْض»، «زَوْرَاء»، «فِرْس» و ... در حیره به دست شهپیاران منذری بنا شد که امروزه هیچ اثری از آنها به جای نمانده است. بر برخی از این قصرها، نام فارسی نهاده شده بود و شهپیاران آن، با ایران و دربار پادشاهی ساسانی رابطه‌ای مستقیم داشتند. این قصرها به دلیل اهمیتی که یافتند، در ادبیات عرب به صورت کاخ‌های افسانه‌ای درآمدند، شعرای جاهلی پیوسته شکوه و عظمت آنها را ستودند و پیرامون بنای زیبای آنها داستان‌ها بافتند. در این میان، دو قصر «خورنق» و «سدیر» از همه معروف‌تر و باشکوه‌ترند که در اشعار بی‌شماری از آنها یاد شده است، از آن جمله:

اسودبن یعفر

مَاذَا أَوْمَلُ بَعْدَ آلِ مُحَرَّقٍ تَرَكُوا مَنْ أَسَازِلَهُمْ وَبَعْدَ إِيَادِ
أَهْلِ الْخَوْرْتَقِ وَالسَّادِرِ وَبَارِقِ وَالْقَصْرِ ذِي الشُّرْفَاتِ مِنْ سِنْدَادِ
أَرْضاً تَخَيَّرَهَا لِطَيْبِ مَقِيلِهَا كَعَبِّ بْنِ مَامَةَ وَابْنِ أُمِّ دُوَادِ

(اسودبن یعفر 1968:26)

(پس از آل محرق و قوم ایاد یعنی ساکنان قصرهای خورنق، سدیر، بارق و ذوشرفات در منطقه سنداد، که اینک منازل خود را ترک کرده و همگی از این دیار رخت برسته‌اند، دیگر چه امیدی می‌توان داشت. این همان منطقه‌ای است که پیش‌تر، کعب بن مامه و ابو دؤاد ایادی - شاعر معروف عرب - آن را به دلیل استراحتگاه‌های خوش‌آب و هوایش برای اقامت برگزیده بودند.)

اعشى ميمون بن قيس

وَلَا الْمَلِكُ النُّعْمَانُ يَوْمَ لَقِيْتُهُ بِأَمَّتِيهِ يُعْطَى الْقَطِطُوطَ وَيَأْفِقُ
وَيُجَبِّي إِلَيْهِ السَّيْلِحُونَ وَدُونَهَا صَرِيْفُونَ فِي أَنْهَارِهَا وَالْخَوْرْتَقُ
وَيَقْسِمُ أَمْرَ النَّاسِ يَوْمَآ وَلَيْلَةً وَهُمْ سَائِحُونَ وَالْمَيْيَّةُ تَنْطِقُ

(اعشى 1950:83)

(نعمان سوم نیز در آن روز که وی را ملاقات کردم، نتوانست از چنگال مرگ رهایی یابد. همان کسی که به مردم هدایا و نعمت‌های فراوان می‌بخشید و اهالی روستای سیلحون و صریفون که با چشمه‌سارهایش در آن نزدیکی قرار داشت و نیز ساکنان قصر خورنق، مالیات‌های خود را به دربار او می‌فرستادند. نعمان روز و شب به تدبیر امور مردمان می‌پرداخت. در حالی که آنان خاموش بودند، مرگ زبان به سخن گشوده بود.)

عدی بن زید

وَتَذَكَّرُ رَبَّ الْخَوْرْتَقِ إِذْ أَشْرَفَ يَوْمَآ وَلِلَّهِ عَدَى تَفْكِيْرُ

(شیخو 1967: 443)

سَرَّ حَالَهُ وَكَثْرَةَ مَا يَمْلِكُ وَالْبَحْرُ مُعْرِضًا وَالسَّيْدِيرُ
فَارَعَوَى قَلْبَهُ وَقَالَ فَمَا غِيْبُ ————— طُهُ حَيَّ إِلَى الْمَمَاتِ يَصِيرُ

(همان: 456)

(شکوه و اقتدار پادشاه قصر خورنق را در آن روزگار به یاد آور. به یقین، تفکر، هدایت انسان را به دنبال خواهد داشت. احوال وی و فراوانی ثروتش او را مسرور ساخت، در حالی که دریا و قصر سدیر در برابرش نمایان بود، ترس و وحشت بر قلبش چیره شد و گفت ثروت و شادکامی هرگز قبیله‌ای را به کام مرگ نخواهد کشاند.)

عمرو بن کلثوم

وَإِذْ لَا تُرْجَى سُلَيْمَى أَنْ يَكُونَ لَهَا
مَنْ بِالْخَوْرَنْقِ مِنْ قَيْنٍ وَنَسَاجِ

(همان: 203)

(آن هنگام که سلیمی امید نداشت که بافندگان و آهنگران قصر خورنق از آن او باشد.)

متلمس

أَلَكِ السَّيْدِيرُ وَبَارِقُ وَمَبَايِضُ لَكَ وَالْخَوْرَنْقُ
وَالْقَصْرُ ذُو الشَّرَفَاتِ مِنْ سِنْدَادِ وَالنَّخْلُ الْمُبَسَّقُ
وَالْعُمْرُ ذُو الْأَحْسَاءِ وَاللَّذَاتُ مِنْ صَاعٍ وَدَيْسِقُ
(شیخو 1967: 246)

(آیا قصرهای سدیر، بارق، خورنق و قصر دوشرفات با گردشگاه‌ها و نخل‌های برافراشته واقع در منطقه سنداد از آن توست. همچنین کنیسه‌های سرزمین هموار و پر آب «عمر» و آن لذت‌های بی‌شمار از پیمان‌های اندازه‌گیری شده تا خوان‌های گسترده به تو تعلق دارند.)

منخل یشکری

وَإِذَا صَا حَوْتُ فَإِنِّي رَبُّ الشُّوْبِ وَبَيْهٍ وَبَعِيْرٍ
وَإِذَا سَا كَرْتُ فَإِنِّي رَبُّ الْخَوْرَنْقِ وَالسَّيْدِيرِ

(ابوالفرج اصفهانی، بی تا: 154، ابن قتیبه 1902: 239)

(آن هنگام که به هوش باشم، مالک گوسفند و گاوم و آن هنگام که مستم، خود را به سان پادشاه قصر خورنق و سدیر می‌یابم.)

افزون بر شاعران دوره جاهلی، نام قصر «خورنق» در میان آثار شعرای مخضرم نیز دیده می‌شود، که حسان بن ثابت (علی 1951: 202) و نابغه جعدی (باقوت حموی، بی تا: 340) از آن جمله‌اند:

وَ حَارِثَةُ الْغَطْرِيفِ أَوْ كَابِنِ مَنْذِرِ
وَ مِثْلُ أَبِي قَابُوسَ رَبِّ الْخَوْرَنْقِ

(و حارثه سخاوتمند و نیکوسرشت یا همچون ابن منذر و یا مانند ابوقابوس، پادشاه قصر خورنق، است.)

وَ إِذَا رَأَيْتَ السَّيْلِيْحِينَ وَبَارِقًا
مَلِكُ الْخَوْرَنْقِ وَالسَّيْدِيرِ وَدَانَهَا
أَغْنَيْنَ عَنِ عَمْرٍو وَ أُمَّ قِبَالِ
مَا بَيْنَ جَمِيْرِ أَهْلِهَا وَأَوَالِ

(آن هنگام که منطقه سیلحون و قصر بارق را دیدم، مرا از یاد عمرو و ام‌قبال بی‌نیاز ساختند؛ مناطقی که به پادشاه قصر خورنق و سدیر تعلق داشت و در نزدیکی آن، سرزمین‌های قبیله حمیر و اوال قرار گرفته بود.)

ساخت قصر «خورنق» را به نعمان اول نسبت داده‌اند. آن‌گونه که پیداست وی به فرمان پادشاهان ساسانی این قصر را برای اقامت بهرام گور، پسر یزدگرد اول، در یک مایلی جنوب نجف فعلی بنا کرد تا شاهزاده ایرانی در آن بیارامد. گویا فرزندان یزدگرد همگی می‌مردند. از این رو، او فرزند خود را به مکانی خوش‌آب و هوا فرستاد تا در آنجا پرورش یابد و محفوظ ماند. بعدها، نعمان اول، بهرام را در راه رسیدن به تاج و تخت یاری داد و بدین‌سان در دربار ساسانی مقامی والا به دست آورد. (طبری 1965: 105 به بعد؛ علی 1951: 199 و 302-301؛ علی 1955: 64-68)

دانشمندان اسلامی در اصل واژه «خورنق»، اختلاف دارند. بسیاری «خورنق» را معرب کلمه پهلوی hu-varma به معنی «با بام زیبا» پنداشته‌اند، حال آن‌که دیگران آن را معرب کلمه Khawarnar به معنی «مکان جشن و سرور» می‌دانند. برخی چون جوالیقی (1960: 126) اصل آن را خورنگاه یعنی «محل خوردن و آشامیدن» گفته‌اند. گروهی نیز فارسی‌بودن کلمه «خورنق» را منکر شده‌اند و بر آن باورند که از یک واژه عبری به نام «کشتزار» یا «آلاچیق» اخذ شده است. زبان‌شناسان عرب نظر گروه اخیر را برگزیده‌اند جز این‌که درصدد برآمدند تا برای آن، اصلی عربی بیابند. در نتیجه، آن را مشتق از «خِرْتِق» می‌دانند. (خفاجی، بی‌تا: 12؛ امام شوشتری 1347: 221؛ آذرنوش 1354: 162-164)

محمدبن جریر طبری (1965: 850) و نیز دیگر مورخان (نویری، بی‌تا: 386؛ علی 1951: 39) در چگونگی بنای ساختمان این قصر داستانی آورده‌اند که اساس ضرب‌المثلی در زبان عربی شده است. از این قرار که نعمان به بنایی رومی به نام «سنمار» فرمان داد تا قصر را بسازد. چون قصر ساخته شد، عظمت و شگفتی آن چشم نعمان را خیره ساخت. در نتیجه ترسید تا «سنمار» قصر دیگری با همان شکوه و زیبایی برای شهریار دیگری بنا کند. پس دستور داد تا «سنمار» را از فراز قصر به زیر انداختند. از این رو هرگاه به عملی نیک پاداشی ناشایست دهند، گویند «جزاء سنمار». (ابوعبید بکری 1983: 516؛ میدانی 1955: 107)

جَزَى بَسُوهُ أَبَا غَيْلَانَ عَنِ كِبْرِ وَحُسْنِ فِعْلٍ كَمَا يُجَزَى سَيْنِمَارًا
(فرزندانش به ابوخیلان در بزرگسالی و در برابر کار نیکش همچون سنمار جزا دادند.)

«خورنق» از سبک هنری و معماری دوره ساسانی، به شدت الهام گرفته بود. رواقی در وسط آن قرار داشت که جایگاه جلوس پادشاه بود. در دو طرف آن، تالارهایی به نام‌های میمنه و میسره وجود داشت. دیوارهای کاخ همگی با نقاشی‌هایی به سبک ساسانی تزیین و آراسته شده بود. (علی 1951: 303).

قصر «خورنق» در آغاز اسلام اندکی ویران شد، اما خلفای اموری درصدد بازسازی و افزودن بناهای جدید به آن، برآمدند. این قصر در دوره عباسیان ترمیم و محل اقامت خلفای عباسی شد. در این دوره بود که قصر یادشده به ابراهیم بن سلمه بخشیده شد. وی قبه جدیدی در آن بنا کرد. دیری نپایید که قصر بی‌استفاده رها شد تا آن‌که در سده

هشتم میلادی، ویرانه‌ای بیش نبود (بلاذری 1959: 287-288؛ جوالیقی 1960: 126-127؛ یاقوت، بی‌تا: 403). ابن بطوطه (1960: 182) در سفر به حیره، ویرانه‌های آن را دیده بود.

قصر «سدیر» اگرچه به شهرت قصر «خورتق» نیست، اما شاعران جاهلی فراوان از آن یاد کرده و آن را در ردیف عجایب سی‌گانه جهان پنداشته‌اند. آن‌گونه که پیداست این کاخ در حومه حیره قرار داشت و از استحکامات و تجهیزات کاملی برخوردار بود. این قصر را منذر اول برای یکی از پادشاهان ایرانی ساخته بود. لغت‌شناسان عرب، اشتقاق‌های بسیاری برای ریشه نام «سدیر» ساخته‌اند. از آن جمله‌اند: «سادلی، سیدلی، سدلی و سادری» (یاقوت، بی‌تا: 201 و 328؛ دلو 1989: 24؛ امام شوشتری 1347: 353). محمد بن حسن بن درید در *جمهرة اللغه* (1351: 246 و 501) تنها سدلی و سادری به معنی «سه قبه» را آورده است. ابن منظور در *لسان العرب* (1405: 355) همه این اختلافات را به تفصیل شرح داده است. ریشه فارسی «سدیر» که صاحب *برهان قاطع* (نک: ذیل واژه سدیر) آن را ذکر کرده، تا حدی معقول‌تر به نظر می‌رسد. صاحب *برهان قاطع* «دیر» را در فارسی پهلوی به معنی «قبه» پنداشته و «سدیر» را قصری با «سه قبه» دانسته است. از این تفسیر شاید بتوان حدس زد که «سدیر» قصری با سه گنبد بوده است. (آذرنوش 1354: 164-165؛ دلو 1989: 25-24)

در اینجا بی‌مناسبت نیست تا به ریشه تاریخی برخی از مفردات ابیات یادشده نیز اشاره‌ای داشته باشیم، زیرا آنها را بی‌ارتباط با فرهنگ و تمدن فارسی نمی‌یابیم. واژه «بارق» که در شعر اسود بن یعفر و دیگر شعرای جاهلی فراوان آمده است، مکانی از توابع کوفه بود و در مرز میان قادسیه تا بصره قرار داشت. (یاقوت حموی، بی‌تا: 34)

«سنداد» نام یکی از پادشاهان کنده است. چنین به نظر می‌رسد که در دوره ساسانی، به ویژه در اواخر این دوران، حضرموت و کنده نیز مانند یمن به طور کامل زیر نفوذ پادشاهان ایرانی قرار داشت. روایتی که به وسیله حمزه اصفهانی (1961: 115) نقل شده به این موضوع اشاره دارد. وی ضمن برشمردن حکام ایرانی عربستان می‌نویسد:

پادشاهی موسوم به «سخت» (Saxt) بر ناحیه کنده و حضرموت و نواحی مجاور آن حکم می‌راند. «سنداد» (Sindadh) که جانشین وی شد، بناهای مجلی در آنجا ساخت که قصر «ذوالشرفات» که در اشعار جاهلی آمده، از آن جمله بود. (آذرنوش 1354: 43).

چنانچه دیدیم بنا به روایت حمزه اصفهانی، «سنداد» نام پادشاهی بوده است، اما برخی از نویسندگان عرب همچون ابو عبید بکری (1983: 204) و خطیب تبریزی (1980: 397)، «سنداد» را نام رودی بزرگ در منطقه حیره می‌دانند که بر فراز آن، کاخی به همان اسم بنا شده بود. محققان دیگری چون هشام بن محمد کلبی (1364: 141) و یاقوت حموی (بی‌تا: 165-164) «سنداد» را قصری دانسته‌اند که موطن اصلی قبیله ایاد بوده است. این قصر که به سبک کاخ‌های دوره ساسانی بنا شده بود، در منطقه‌ای میان کوفه و بصره قرار داشت. قوم ایاد پرستشگاهی مانند کعبه در «سنداد» بنا نهاده بودند که در اشعار شعرای جاهلی به آن اشاره شده است.

«سیلحون» به مکانی نزدیک حیره میان کوفه و قادسیه اطلاق می‌شد که در آنجا ساخلوهای (انبارهای سلاح و مهمات) کسری، پادشاه ساسانی، قرار داشت. (یاقوت حموی، بی‌تا: 340)

«صریفون» نیز نام روستایی آباد و سرسبز بود، که در نزدیکی عکبراء قرار داشت و بنا به گفتهٔ اعشی، شراب آن مشهور بود (همان: 458):

صَرِيفِيَّةٌ طِيْبٌ طَعْمُهُا لَهَا زَيْدٌ بَيْنَ كُوْزٍ وَدَنْ

(همچون شراب روستای صریفون طعم خوشی دارد و در میان کوزه و خمرهٔ مهر موم شدهٔ آن، شراب کف کرده است.)

نتیجه

از آنجا که برخی از شعرای دورهٔ جاهلی به دربار ساسانیان آمد و شد داشتند و یا در بارگاه شهریاران دست‌نشاندهٔ ساسانی اقامت می‌کردند، به یقین با اندیشه، هنر و فرهنگ فارسی درآمیختند و واژه‌های کهن فارسی را فراوان در اشعار خود به کار بردند. از این رو، کنکاش در آثار آنان، می‌تواند گامی مؤثر در راستای حفظ میراث کهن فارسی و احیای تمدن ایران باستان به شمار آید.

کتابنامه

- آذرنوش، آذرتاش. 1354. *راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی*. تهران: دانشگاه تهران.
- ابن بطوطه، محمد. 1960. *رحله*. بیروت: دارالتقافه.
- ابن دُرید، محمد. 1351. *جمهرة اللغة*. ج 2 و 3. حیدرآباد دکن: مطبعة المجلس الدائرة المعارف.
- ابن قتیبه، عبدالله. 1902. *الشعر و الشعراء*. به کوشش دخویه. لیدن: بریل.
- ابن منظور، محمد. 1405. *لسان العرب*. ج 4. قم: ادب الحوزه.
- ابوعبید بکری. 1983. *معجم ما استعجم من اسماء البلاد*. به کوشش مصطفی سقا. ج 1. بیروت: عالم الکتب.
- ابوالفرج اصفهانی. بی تا. *الاغانی*. ج 2. مصر: وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- اعشی. 1950. *دیوان*. به کوشش محمد حسین. مصر: دارالکتب.
- اسود بن یعفر. 1968. *دیوان*. به کوشش نوری حمودی. بغداد: وزارة الثقافة و الاعلام.
- امام شوشتری، محمدعلی. 1347. *فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی*. تهران: انجمن آثار ملی.
- بلاذری، ابوالحسن. 1959. *فتوح البلدان*. به کوشش رضوان محمد. مصر: مطبعة لجنة التأليف.
- بلاشر، رژی. 1956. *تاریخ الادب العربی*. ترجمهٔ ابراهیم کیلانی. ج 2. دمشق: مطبعة الجامعة السوریة.
- جوالیقی، موهوب. 1960. *المعرب*. به کوشش احمد شاکر. قاهره: دارالمعارف.
- حتی، فیلیپ. 1958. *تاریخ العرب*. ج 1. بیروت: عالم الکتب.
- حمزه اصفهانی. 1961. *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء*. بیروت: دارالکتب العلمية.
- خطیب تبریزی. 1980. *شرح القصائد العشر*. به کوشش فخرالدین قباوه. بیروت: دارالافاق الجديدة.

- خفاجى، احمد. بى تا. شفاء الغليل فى ما فى كلام العرب من الدخيل. قاهره: دارالمعارف.
- دلو، برهان الدين. 1989. جزيرة العرب قبل الاسلام. ج 2. بيروت: المكتبة العصرية.
- شيخو، لويس. 1967. شعراء النصرانية قبل اسلام. بيروت: مطبعةُ الآباء المُرسلين اليسوعيين.
- ضيف، شوقى. 1960. العصر الجاهلى. قاهره: دارالمعارف.
- طبرى، محمد. 1965. تاريخ العرب الرسل و الملوک. ج 2. بيروت: دارالعلم للملایین.
- على، جواد. 1951. تاريخ العرب قبل الاسلام. ج 1 و 3 و 4. بغداد: وزارة الثقافة و الاعلام.
- على، صالح. 1955. محاضرات فى تاريخ العرب. ج 1. بغداد: وزارة الثقافة و الاعلام.
- ميدانى، احمد. 1955. مجمع الامثال. به كوشش محمد محيى الدين عبدالحميد. ج 1. قاهره: مطبعة السنّة مُحَمَّدِيَّة.
- نويرى، احمد. بى تا. نهاية الارب فى فنون الادب. ج 1. قاهره: دارالكتب.
- هشام بن كلبى. 1364. كتاب الاصنام. ترجمة محمد رضا جلالى. تهران: نو.
- ياقوت حموى، بى تا. معجم البلدان. به كوشش فريد عبدالعزيز جندى. ج 2 و 3. بيروت: مكتبة الاسدى.